

وزن شعر

محمد کاظم کاظمی

شب‌های روشن، با موج دریا
و به همین ترتیب، می‌شود یک
مصراع دیگر هم برایش ساخت:
مردی نشسته، تنهای تنها
مصراع دوم هم همین قاعده را دارد و
با همین فرمان می‌شود یک شعر کامل
سرود.

پس این یک قانون مهم برای وزن
است. اینکه در کلام موزون، هجاهای
یک‌حرفی و دو‌حرفی که به آن‌ها هجای
کوتاه و بلند می‌گوییم، ترتیب خاصی
دارند. حالا ممکن است در یک وزن،
بخش‌های دو‌حرفی و یک‌حرفی یک
در میان باشند. یا ممکن است دو تا در
میان باشند؛ مثلاً در این شعر:

غمش در نهان خانه دل نشیند
به نازی که لیلی به محمل نشیند
آیا دیده‌اید که آوازخوانان تربت جام
این شعر را می‌خوانند و بعد عبارت
«نواپی، نواپی، نواپی، نواپی» را تکرار
می‌کنند؟ چون این وزن دقیقاً معادل
همین «نواپی نواپی...» است. حالا
نواپی را بخش کنیم. «ن - وا - پی»
یک بخش یک‌حرفی و دو بخش
دو‌حرفی دارد. جالب است که همه
شاهنامه فردوسی هم همین نظم را
دارد.

خب ما اساس وزن را فهمیدیم، اما
هنوز مثل کسی هستیم که اساس
علم دینامیک را می‌داند و از او انتظار
نمی‌رود که بتواند دوچرخه‌سواری
کند. چرا؟ چون سرودن شعر هم مثل
دوچرخه‌سواری یک مهارت است. این
مهارت هم به دست نمی‌آید مگر با
تمرین و جابه‌جا کردن کلمه‌ها در
جمله.

مثلاً من می‌خواهم بگویم که «من
به زاهد از درد محبت نگفتم» و این را
در همان وزن «نواپی نواپی» دربیآورم.
خب در اینجا «محبت» خودش معادل
«نواپی» است. «نگفتم» هم همین
طور. «به زاهد» هم همین‌طور. پس
سه تایش درست شد. برای چهارمی
هم اگر «از درد» را به‌صورت «ز درد»
بگویم مشکل حل می‌شود. کلمه «من»
را هم برمی‌دارم؛ بفرما:

همان آهنگ درونی کلمه‌ها در شعر
سپید، از طرفی در تشدید تأثیر عاطفی
کلام مؤثر است و از طرف دیگر امکان
حفظ‌کردن کلام و ماندگاری آن را در
ذهن بیشتر می‌کند. شاید به همین
سبب، بسیاری از چیزهایی که کودکان
در زبان یاد می‌گیرند، حتی متن‌های
درسی آنان، غالباً موزون و ترانه‌وار است.
حتی بعضی از متن‌های آموزشی ما در
قدیم موزون بوده‌اند؛ مثل شعرهایی
که به کمک آن‌ها قواعد دستور زبان
فارسی و عربی آموزش داده می‌شدند.
از این گذشته، آثاری که در قالب
موسیقی ارائه می‌شوند نیز معمولاً وزن
دارند. وزن شعر چنان که خواهیم دید
یک پیوند جادویی با موسیقی دارد.

اما برای پاسخ به بخش دوم پرسش
باید ببینیم که وزن کجای کلام ایجاد
می‌شود. ما از کلاس‌های ابتدایی بلدیم
که کلمه‌ها را بخش‌بخش کنیم. مثلاً
عبارت «شب‌های روشن» این‌طور
بخش‌بخش می‌شود: «شب - ها - ی
- رو - شن».

حالا عبارت «با موج دریا» را هم
بخش‌بخش می‌کنیم: «با - مو - ج -
در - یا». می‌بینید که اینجا هم پنج
بخش داریم. قسمت جالب این است
که در هر دو مورد، آن بخش وسطی یا
سوم، یک حرفی است و بقیه دو‌حرفی
هستند. این دو عبارت وزن دارند و
می‌توانند یک مصراع شعر را بسازند:

وزن یکی از جلوه‌های مهم شعر است.
از قدیم، شعر فارسی با وزن و قافیه
همراه بوده است و در عصر حاضر هم که
قالب‌های جدیدی مثل «شعر نیمایی»
و «شعر سپید» به میان آمده‌اند، وزن به
کلی به کنار گذاشته نشده است. شعر
نیمایی نیز وزن دارد، اما مصراع‌هایش
کوتاه و بلندند. شعر سپید یا شعر آزاد
نیز از نوعی آهنگ درونی در کلمات
بهره می‌برد.

نه تنها شعر، که بعضی از متون نثر ما
نیز از نوعی آهنگ و وزن برخوردارند.
در نثر «گلستان»، «تاریخ بیهقی» و
بعضی نثرهای صوفیانه، حتی گاهی
سطرهایی موزون می‌شود یافت، مثل
جمله «به صحرا شدم، عشق باریده
بود» از «تذکره الاولیا»ی عطار.

با این همه آنچه ما به نام «وزن»
عروضی می‌شناسیم، بیشتر در
شعرهای کهن ما دیده می‌شود؛
شعرهایی که امروز با عنوان قالب‌های
کلاسیک معروف‌اند، مثل غزل، قصیده،
مثنوی و...

حالا پرسش این است که وزن در
کلام چه اثری دارد و اگر ما بخواهیم
شعر موزون کار کنیم و بر وزن تسلط
کافی نداشته باشیم، باید چه کار کنیم؟
پاسخ به بخش اول پرسش مفصل
است. وزن در شعر کلاسیک یا حتی

کجایید / معشوق همین جاست، بیایید،
بیایید» از مولانا را می‌توانید با آهنگ
«تو ماهی و من ماهی این برکه کاشی»
بخوانید. چون این‌ها در یک وزن
هستند. ولی محال است که بتوانید
مصرع «بنمای رخ که باغ و گلستانم
آرزوست» را با این آهنگ بخوانید؛ چون
وزن آن فرق دارد.

پس شعرهایی که در یک وزن‌اند، با
یک آهنگ و ریتم یا ملودی، خوانده
می‌شوند. و اگر شعری گفتیم که بعضی
از مصراع‌هایش با یک آهنگ خوانده
می‌شد ولی بعضی دیگر نمی‌شد، معلوم
است که وزن آن مصراع‌ها درست
نیست. بیایید امتحان کنیم. این شعر را
در جایی خلوت و با صدای بلند بخوانید:
تو ماهی و من ماهی این برکه کاشی
اندوه بزرگی است، زمانی که نباشی
ای ماه بلندم، دستم به تو نمی‌رسد
اندوه بزرگی است، چه باشی، چه
نباشی

چه شد؟ مصرع «ای ماه بلندم دستم
به تو نمی‌رسد» قابل خواندن نیست؟
بله چون من کلماتش را جابه‌جا کرده‌ام
و وزن آن را به هم زده‌ام. حالا این اصلی
را امتحان کنید:

هرگز به تو دستم نرسد ماه بلندم
اندوه بزرگی است، چه باشی، چه
نباشی
حالا درست شد. چرا؟ چون ترتیب
هجاها در آن درست است.

به زاهد - ز درد - محبت - نگفتم
نواپی - نواپی - نواپی
حالا این‌ها را می‌شود جابه‌جا هم کرد،
چون مساوی هم هستند. و این می‌شود
یک مصرع شعر بیدل:

به زاهد نگفتم ز درد محبت
حالا مصرع دوم چه می‌شود؟ اینجا
کمی سخت است. می‌خواهم بگویم:
«که او آنچه را من دیده بودم نشنیده
بود». اینجا دیگر چهار کلمه مساوی
نداریم که کنار هم بگذاریم. بعضی
کوتاه‌ترند و بعضی بلندتر. ولی خوب
می‌شود کاری کرد که این‌ها به این
ترتیب کنار هم قرار بگیرند.
که نشنیده بود آنچه من دیده بودم
این هم در عمل همان است؛ ببینید:
«که نشنی - ده بود آن - چه من دی
- ده بودم»

باز هم چهار تا «نواپی» داریم ولو با
شکستن کلمه‌ها و توی هم رفتن آن‌ها.
البته این ترکیب کمی سخت است.
دست‌کم به راحتی آن مصرع اول
نیست. ولی دوچرخه‌سوار هم اول مسیر
صاف را تمرین می‌کند، بعد دور می‌زند،
بعد کم‌کم با یک دست و بدون دست و
ایستاده روی زین، حرکتهای نمایشی
انجام می‌دهد. اصل این است که این
مهارت را باید کم‌کم و به همین شکل
به دست آورد.

اما یک قانون طلایی دیگر هم داریم
که خیلی کمک می‌کند. وقتی خواستید
شعری با این وزن «نواپی» بگویید، باید
همه مصراع‌هایش را به آهنگ همین
«نواپی» بشود خواند. اگر می‌شود
بخوانید، وزن درست است. الان شما
اگر شعر «به زاهد نگفتم ز درد محبت»
را به آهنگ نواپی بخوانید، کاملاً درست
می‌شود. ولی «من به زاهد از درد محبت
نگفتم» را محال است بتوانید با آهنگ
نواپی بخوانید. می‌توانید امتحان کنید.
یک مثال دیگر: شما همه سطرهای
شعر «ای قوم به حج رفته کجایید،

